

## معجزه بودن اخلاق پیامبر و اسوگی

احمد بهشتی\*

### چکیده

بدون شک، پیامبر اعظم اسوه همه انسان‌ها در همه اعصار و قرون است. به نظر برخی از ناقدان کرسی نظریه پردازی «معجزه انگاری اخلاق نبوی» (نگ: بهشتی، ۱۳۸۹، ۲۲) معجزه بودن اخلاق پیامبر خاتم، با اسوه بودن آن حضرت منافات دارد. در این نوشتار، با توجه به مدارک قرآنی و غیر قرآنی، بر اسوه بودن آن حضرت، به نحو اطلاق و شمول، تأکید کرده و گفته ایم: اولاً اگر اخلاق او معجزه نباشد، ممکن است برخی همتای او یا برتر شوند. در این صورت، پیامبر اعظم اسوه آن‌ها نیست، و این، با اطلاق آیه‌ای که دلالت بر اسوگی آن حضرت دارد، مخالف است. ثانیاً مقام پیامبر اکرم، دون خالق و فوق همه مخلوقات است و بنابراین، همان طوری که اسوه بودن او ضروری است، معجزه بودن اخلاقش هم قطعی است و از راه برهان ائی عدم منافات آن‌ها را کشف می‌کنیم؛ چرا

---

\*. استاد دانشگاه تهران.

که اگر منافات داشتند، تکویناً و تشریحاً حکم به اجتماع آنها از سوی خدای حکیم نمی‌شد. ثالثاً پیامبر اکرم در عالم انسانیت، مثل دارد، ولی مثل ندارد. اسوه بودن آن حضرت اقتضاء می‌کند که انسان‌ها بکوشند تا مثل او شوند، نه مثل او. اگر اخلاقش معجزه نباشد، ممکن است مثل او شوند و در این صورت، اسوه آنها نیست.

واژگان کلیدی: اسوه، معجزه، اخلاق، مثل، مثل

\*\*\*

### مقدمه

یکی از نقدهایی که در کرسی نظریه پردازی «معجزه انگاری اخلاق نبوی» توسط برخی از ناقدان وارد شده، این است که معجزه بودن اخلاق پیامبر اکرم با اسوه بودن آن حضرت سازگار نیست.

بدون شک، پیامبر خاتم، اسوه و مقتدای همه انسانهای برین و فرودین در همه روزگاران است. هر کس به خدای لایزال و روز واپسین، امید و دل بستگی دارد، و بیشتر از هر چیز یاد خدا را در اعماق دل و جان خود قوت بخشیده است، پیامبر اعظم را اسوه خود می‌شمارد و همواره می‌کوشد به اخلاق آن ابرمرد عالم بشریت، بلکه آن ابرآفریده عالم آفرینش تأسی جوید.<sup>۱</sup> (احزاب (۳۳)، آیه ۲۱)

در این که پیامبر اعظم در میان امت خویش برترین است، جای تردید نیست؛ چرا که اسوه بودن او اقتضاء می‌کند که چنین باشد. جای این پرسش است که جایگاه او در میان بنی آدم - بلکه کل عالم آفرینش - چگونه است؟ آیا در میان آدمیان یا در جهان خلقت موجودی بر او برتری دارد؟

از قرائن و شواهد استفاده قطعی می‌شود که او برترین است؛ چرا که خدای متعال او را در انتهای سلسله جلیله انبیاء برای خاطر تحقق بخشیدن وعده خود و

اتمام نبوت، برگزیده و از پیامبران سلف پیمان گرفته که مبشر ظهور او و هموار کننده راه بعثت او باشند.<sup>۲</sup> (نهج البلاغه، خطبه ۱)

اگر او را از بهترین معادن و عزیزترین رستنگاه، رویانیده‌اند و عترت او بهترین عترت‌ها و خاندان او برترین خاندان‌ها و شجره او والاترین شجره‌هاست و امام همه پرهیزگاران و بصیرت همه هدایت یافتگان است، چگونه ممکن است که در میان نسل آدم برترین نباشد؟<sup>۳</sup> (همان، خطبه ۹۳)

اگر قرارگاه او برترین قرارگاه، و جایگاه او در میان معادن کرامت و مهاد سلامت، والاترین است<sup>۴</sup> (همان، خطبه ۹۵) چرا برترین نباشد؟

اگر او در دوران کودکی بهترین مخلوقات و در زمان کهولت نجیب‌ترین، و از نظر خوی و منش پاک‌ترین، و از نظر نفع و فایده جوادترین بود، چگونه ممکن است که انسانی برتر از او یا مخلوقی شایسته‌تر از او یافت شود؟<sup>۵</sup> (همان، خطبه ۱۰۴)

اگر او داعی به حق و شاهد بر خلق است، چرا برترین مخلوق نباشد؟<sup>۶</sup> (همان، خطبه ۱۱۵) و اگر او اسوه‌ای است که اطیب و اطهر است، چگونه ممکن است که برترین نباشد؟<sup>۷</sup> (همان، خطبه ۱۶۰)

او همان است که در لسان عارفان به عنوان حافظ نظام دنیا و آخرت شناخته شده و همان است که همگان را به کمال می‌رساند. او پیامبر حقیقی و قطب ازلی ابدی و اول و آخر و ظاهر و باطن است که خود فرمود: هنوز آدم میان آب و گل بود و من پیامبر بودم. پیامبرانی که مبعوث شده‌اند، همه نایب آن پیامبر حقیقی بوده‌اند. او حاکم عادل در میان اسماء حق است و پیامبرانی که مقام نیابت او را دارند، به نوبت، حکام عدول در میان مظاهر اسمائند.<sup>۸</sup>

(قیصری، ۱۳۶۳، ۴۵)

او همان انسان کامل است که واجد همه اسماء و صفات حق است، به جز وجوب ذاتی که جز برای خدای متعال راست نیاید. انسان کامل اگر چه واجب الوجود است، ولی وجوب او غیر از ذاتی است نه ذاتی.<sup>۹</sup> (محمی الدین بن عربی، ۱۳۶۵ق، ۵۳)

درست است که موجودات، همگی متصف به وجودند، ولی جز انسان - آن هم انسان کامل - صلاحیت مظهر بودن برای همه اسماء و صفات ندارد.<sup>۱۰</sup> (خوارزمی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۸۶)

تو مظهر مجموع کمالی ای دل با دوست همیشه در وصالی ای دل  
در خود بنگر جمال و حسن جانان کائینه آن حسن و جمالی ای دل  
از آن مظهر تام اسماء و صفات حق پرسیدند: خدا را چگونه شناختی؟  
فرمود: «عرفت الاشياء بالله» یعنی خدا را به خودش شناختم و غیر او را به او.  
(همان) و چون خودش واجد همه کمالات اشياء است، پس خودش را هم به خدا شناخته است.

هر دلیلی باید بر حسب مرتبه دلالتی خود بهره‌ای از مدلول داشته باشد و به همین جهت است که در صغرای قیاس موضوع و در کبرای قیاس محمول نتیجه حضور دارد و اگر چنین نباشد، دلالتی در کار نیست؛ چرا که شیئی که مباین چیزی است، نمی‌تواند دلیل آن باشد. اگر دلیلی در دلالت خود تام است، باید همه کمالات مدلول را - تا آن جا که ممکن است - واجد باشد.

گوهر نبوت، مجمع انوار عقلی و نفسی و حسی است. نبی به روح خود فرشته‌ای است مقرب، و به ذهن خویش لوحی است محفوظ، و به حس خویش پادشاهی است مقتدر.

پیامبر اعظم خلیفه خدا و مجمع مظاهر اسماء الهی و کلمات تامه است. به

همین جهت فرمود: «همه کلمات جامعه و کمالات همه مظاهر الهیه به من داده شده است».<sup>۱۱</sup> (صدرالمآلهین، ۱۳۴۶، ۳۴۴)

انبیاء همه اتصال به خدای لوح و قلم دارند و چون به حکم آیه قرآنی برخی از آن‌ها بر برخی برتری دارند<sup>۱۲</sup> (بقره (۲)، آیه ۲۵۲) حقیقت محمدی سرور آن‌هاست و خود فرمود: «من سرور اولاد آدمم و فخری برایم نیست». او بود که می‌گفت: «هر که مرا ببیند، خدای را دیده است» و «مرا با خدا وقتی است که در آن وقت هیچ فرشته مقربی و هیچ پیامبر مرسلی سعه وجودی مرا ندارد».<sup>۱۳</sup> (سبزواری، تعلیقه شواهد، ۱۳۴۶، ۸۱۲)

### طرح مسأله

با توجه به مقام والای رسالت ختمیه، و با توجه به جایگاه برترین حقیقت محمدیه، و با توجه به این که خلق عظیم این اشرف مخلوقات و اعظم موجودات و اکرم کائنات، معجزه‌ای است فراترین همه معجزات پیامبران - و حتی دیگر معجزات آن یگانه سرور انس و جان - و فروتر از معجزه شکست ناپذیر قرآن، این سؤال مطرح است که چنین مقام بی‌همتایی چگونه ممکن است که برای پیروان خود، اسوه و الگو و مقتدا و مصطفا باشد؟ «چه نسبت، خاک را با عالم پاک؟!»، متناهی را با نامتناهی چه نسبتی است؟! نخل پر بار و بر او چنان سر برافراشته که از فرش گذشته و به عرش رسیده و از آن جا به «قاب قوسین أو أدنی»<sup>۱۴</sup> (نجم (۵۲)، آیه ۹) راه گشوده و بر عرشیان سایه افکنده است. خلیقات این نخل باسق و این شجره طیبه واثق، بار و بر او و خرما می شیرین ثمر اوست. ما کجا و آن خرما می دست نیافتنی کجا؟! آری «دست ما کوتاه و خرما بر نخیل!». واژه معجزه - که از ریشه اعجاز و عجز است - یعنی عاجزکننده و به عجز

درآورنده.<sup>۱۵</sup> (راغب، ۱۴۱۲ق، ۵۴۷) در قرآن کریم برخی از مشتقات اعجاز به کار رفته است؛ ولی معنایی جز همان معنای لغوی ندارد. (نور(۲۴)، آیه ۵۷،<sup>۱۶</sup> و جن(۷۲)، آیه ۱۲.<sup>۱۷</sup>) از آن جا که همه کارهای خارق العاده و متنوعی که انبیاء انجام داده و به عنوان گواهی قاطع، و برهانی لامع، بر نبوت خویش مطرح کرده‌اند، وجه مشترکشان این بوده است که مدعیان و تکذیب کنندگان را به عجز درآورده‌اند، متکلمان اسلامی نام معجزه را برای آن‌ها برگزیده‌اند و در کتب کلامی مصطلح شده است. و از آن جا که معجزه اصطلاحی آیتی است از آیات قدرت حق، در قرآن کریم به آن «آیه» گفته شده است.<sup>۱۸</sup> (اعراف(۷)، آیه ۷۳) اگر کاری به وسیله بندگان و مدعیان قابل تکرار باشد، نشاید که به عنوان آیت قدرت حق مطرح شود. البته نباید از این حقیقت غافل بود که آیت هم دارای مراتبی است و به همین جهت است که در روایات به امام علی **۷** «آیه الله العظمی» گفته شده.<sup>۱۹</sup> (مجلسی، ج ۲۷، ص ۴۰، ح ۵) و در زیارت جامعه کبیره، در وصف ائمه اطهار : «آیت مخزونه الهی» به کار رفته است.<sup>۲۰</sup> (قمی، ۱۴۲۸ق، ۵۴۶) واضح است که آن‌ها پس از پیامبر عالیقدر اسلام، برترین آیات حقند<sup>۲۱</sup> و چون همه آن‌ها «نور واحد»<sup>۲۲</sup> (مجلسی، ج ۹، ص ۲۴۳، ح ۱۴۵) و حقیقت یگانه‌اند، مانعی نیست که همگی به عنوان صراط واحد و امانت یگانه و آیات مخزونه خطاب شوند. آن‌ها وحدتند. همان وحدتی که در کثرت تجلی یافته است. امامت و ولایت، یک حقیقت است؛ هر چند ائمه و اولیاء متعددند؛ همانگونه که ایمان یک حقیقت است؛ هر چند مؤمنان، معدود و متکثرند.<sup>۲۳</sup> (مولوی، ۱۳۸۰، دفتر چهارم، ص ۵۱۴ و ۵۱۵)

با توجه به توضیحات بالا و با تتبع و جستجو و تحقیق در همه موارد مشابه - اعم از آیات قرآنی و روایات خاندان عصمت و آثار منظوم و مثنوی اهل معرفت -

معلوم می‌شود که هیچ یک از آدمیان نمی‌تواند به لحاظ اخلاقی به درجه ای برسد که با او برابری کند؛ بنابراین، یا باید از اسوه بودن او چشم پوشید، یا اخلاقش را معجزه شماریم، تا دیگران بتوانند به او تأسی جویند و اخلاقیات کریمه و صفات حمیده او را پیروی نمایند.

### تبیین دقیق تأسی و اسوه جویی

نخست باید توجه کنیم که داشتن اسوه برای انسان‌ها یک ضرورت است و به همین جهت است که قرآن کریم هم درباره اسوه بودن پیامبر خاتم<sup>۲۴</sup> توصیه کرده و هم درباره اسوه بودن ابراهیم خلیل<sup>۷</sup> و افرادی که او را به رهبری برگزیدند و در مبارزات توحیدی او را یاری کردند.<sup>۲۵</sup> (ممتحنه(۶۰)، آیه ۴ تا ۶)

مگر ممکن است که انسان بدون پیشوا و اسوه و امام، طی طریق کند و به مقصد برسد. نور یکی است و ظلمات بسیار. اگر انسان از انوار خورشید ولایت الهیه محروم شود، هرگز به مراد و مقصود خود نمی‌رسد. اگر انسان اندک انحرافی از صراط مستقیم پیدا کند، گرفتار ظلمات می‌شود.<sup>۲۶</sup> (بقره(۲)، آیه ۲۵۷) نباید بدون همراهی خضر ولایت و امامت، طی طریق کرد.<sup>۲۷</sup> (حافظ، ۱۳۶۸، ۳۶۷)

پیامبر بزرگ اسلام، تنها پیامبر نیست، بلکه امام نیز هست. ابراهیم نیز چنین بود.<sup>۲۸</sup> (بقره(۲)، آیه ۱۲۵) قرآن کریم به امامت جمعی از پیامبران تصریح کرده و حتی برخی از ویژگی‌های آن‌ها - مانند صبر و ایقان و هدایت به امر - را بیان داشته است.<sup>۲۹</sup> (سجده(۳۲)، آیه ۲۴) از آیه مربوط به امامت ابراهیم، عصمت نیز استفاده می‌شود.<sup>۳۰</sup>

اکنون که ضرورت اسوه جویی و اسوه خواهی معلوم شد، باید توجه کنیم که به هیچ وجه لازم نیست که اسوه جوی یا اسوه خواه، هم طراز اسوه باشد.

مأموم، اقتداکننده به امام و پیرو اوست. ممکن است امام و مقتدا در حدی باشد که رسیدن به درجه و مقام او برای مأموم از محالات باشد. امام علی **۷** به عثمان بن حنیف تذکر داد که او باید پیرو امام خود باشد، ولی هرگز نباید این خیال خام را در سر پروراند که مثل امام خود شود؛ چرا که چنان توانایی و قدرتی در نهاد او به ودیعت گذارده نشده است. تنها وظیفه اسوه جوی این است که در راه ورع و کوشش و پاکدامنی و استواری، همکاری کند و راه امام خود را بر راه‌های دیگر ترجیح دهد.<sup>۳۱</sup> (نهج البلاغه، نامه ۴۵)

برخی از افراد به چنان طمع خامی گرفتار شده بودند که می‌خواستند همچون امام خود زندگی کنند و خود را همتا و مثل او گردانند. اینان به عنوان دشمن نفس خود، مورد خطاب و عتاب واقع شدند، و به آنها تفهیم شد که امامان وظیفه‌ای دارند و تأسی کنندگان وظیفه‌ای دیگر. امام حق باید آن گونه زندگی کند که تهیدستان محروم از یک شکم سیر و بیگانه از جامه‌ای بی‌وصله و بی‌پینه و فاقد یک روانداز مندرس، به سر می‌برند، تا فقر خانمان سوز برای آن‌ها قابل تحمل گردد و ایمان و وجدانشان را به باد ندهد. عاقلان را با سودای طمع چه کار؟! تنها کسی خیال خام همتای اسوه شدن را در سر می‌پروراند که شیطان خبیث در مغزش تخم گذاری کرده باشد.<sup>۳۲</sup> (همان، خطبه ۲۰۹)

بدون شک، هیچ کس به اندازه امام علی **۷** مقام اسوگی پیامبر اعظم **۹** را درک نکرده و به او نزدیک نشده بود. او به مقامی رسید که صدای ناله و شیون شیطان را می‌شنید، و آن چه پیامبر اکرم **۹** در حال دریافت وحی استماع و رؤیت می‌کرد، در سمع و بصر او نیز تجلی می‌یافت.<sup>۳۳</sup> (همان، خطبه ۱۹۰) مع ذلک، او همتای اسوه و مقتدا و ادیب و مؤدب<sup>۳۴</sup> (مجلسی، ج ۱۶، ص ۲۳۱، ح ۳۵) و مولای خود نبود. (همان، ج ۳، ص ۲۸۳، ح ۱)



امام علی **۷** با همه سعه وجودی و با همه خضوع و خشوع در برابر اسوه خود، هرگز ادعای همتایی با او نداشت و در عین حال، برای اخلاق نبوی آن چنان گستره ای قائل بود که می‌گفت: او در مقام تربیت و اسوگی و رهبری، اندک اندک و روز به روز، پرچمی از اخلاق خود را برایم بر می‌افراشت و فرمان می‌داد که به آن اقتدا کنم.<sup>۳۵</sup> (همان، خطبه ۱۹۲)

گویی پیامبر اعظم **۹** به لحاظ خلق عظیمش<sup>۳۶</sup> (قلم ۶۸)، آیه ۴) اقیانوسی بیکران بود و امام علی **۷** باید قطره قطره از آن می‌نوشید تا تحت نظارت و هدایت و تربیت او به مقامی برسد که وارث امامت او گردد و برمسند خلافت حقّه اش تکیه زند.

گویی در کلام نیکو انتظام علوی، اخلاق نبوی را ابعادی است که هر بُعد آن به پرچمی تشبیه شده که روزانه باید یکی از پرچم‌ها برافراشته شود و امام علی **۷** به آن تاسی جوید، تا بر مسند ولی اللّهی تکیه زند و مقام ولایت را که برخلاف مقام نبوت، ختم نشدنی است، پس از پیامبر استمرار بخشد؛ چرا که ولی از اسماء الله است و همواره باید مظهر آن اسم در عالم خلقت، حضور داشته باشد؛ اعم از این که در حواس خلق نیز حاضر یا غایب باشد.

### مثل یا مثل

هدف از اسوه جویی این نیست که اسوه جو، مثل و مانند اسوه شود. اگر اسوه جو، همتا یا برتر از اسوه شود، دیگر دنباله رو نیست، بلکه همتا یا پیشوای اوست. وانگهی اسوه بودن پیامبر اعظم، عام و مطلق است. یعنی چنین نیست که گاهی اسوه باشد و گاهی اسوه نباشد، یا این که نسبت به بعضی اسوه باشد و نسبت به بعضی اسوه نباشد.

انسان‌ها تا قیام قیامت، بلکه از آدم تا وصی الاوصیاء خاتم، همه و همه، همواره تحت لوای او (بهشتی، ۱۳۸۹، ۲۱) و متعهد به اقتدای به اویند.

اگر اخلاق نبوی، اخلاقی عادی باشد و دون قرآن و فوق سایر معجزات نباشد، اسوگی او از اطلاق و عمومیت ساقط می‌شود، و باید گفت: اسوگی او تنها برای کسانی است و منحصرراً در زمانی است که هم‌تا یا برتر از او نشده‌اند.

آیا آیه **﴿لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾**<sup>۳۷</sup> چنین معنایی را بر می‌تابد؟!

آیا می‌توان قبول کرد که اخلاق او اخلاقی عادی است که افراد دیگر می‌توانند چند صباحی به او تأسی جویند تا به مرتبه او برسند یا او را تحت الشعاع خود قرار دهند و از فیض او بی‌نیاز گردند؟!

اینجاست که نگارنده نه تنها از آیه **﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾** (قلم، ۶۸)، آیه ۴) معجزه بودن اخلاق نبوی را استفاده کرده است (بهشتی، ۱۳۸۶، ص ۱۵۸ تا ۱۷۴) بلکه آیه کریمه **﴿لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾** را هم دلیل روشن دیگری می‌شناسد.

به هیچ وجه لازم نیست که همه تأسی کنندگان با اسوه‌های خود برابر شوند، و به هیچ وجه ممکن نیست که تأسی کنندگان به پیامبر اعظم مثل و مانند او شوند. آن چه ضرورت دارد، این است که تأسی کنندگان در اوصاف کمالی و در فضایل اخلاقی «مَثَل» یا نمونه او باشند و همچون سایه حکایت از صاحب سایه، یا نم حکایت از یم کنند.

تأسی کنندگان به پیامبر اکرم ۹ و منسوبین جسمی و روحی یا تنها روحی آن نبی خاتم، باید شبیه او باشند، نه مثل او. اما آن که خود را شبیه می‌شمارد، ولی از کمالات او نشانی در وجود خود ندارد، از او بیگانه است. باید به کسی که ادعای نسبت دارد و هیچ گونه سنخیتی با او ندارد، گفته شود:

شیر را بچه همی ماند بدو تو به پیغمبر چه می‌مانی بگو<sup>۳۸</sup>  
 (مولوی، ۱۳۸۰، دفتر دوم، ص ۲۵۴)

آن‌هایی که قائل به اشتراک معنوی و تشکیک وجودند، همه وجودات را از یک سنخ و مباین با عدم می‌شمارند، ولی آنها را مثل یکدیگر نمی‌شمارند، بلکه وجود حق را در اعلا مرتبه کمال می‌شناسند و مابقی را بر حسب قرب و بعد از مبدء واجب، مرکب از کمال و نقص می‌شمارند. کمالات وجودی مراتب تشکیکی، مسانخند نه مماثل. این‌ها همه اظلال آن کمال مطلقند نه امثال آن.

انسان کامل - که خلیفه الله است - آینه تمام نمای قامت یار است و همه کمالات یار، در وجودش تجلی یافته است، و به همین لحاظ است که او مثل نیست، بلکه مثل است، آن هم مثل اعلا<sup>۳۹</sup> (روم (۳۰)، آیه ۲۷) قرآن کریم، مثل را برای خدا نفی کرده<sup>۴۰</sup> (شوری (۴۲)، آیه ۱۱) ولی مثل را نفی نکرده است.

ما می‌خواهیم بگوییم: پیامبر اعظم ﷺ اسوه ای است که مثل دارد، ولی مثل ندارد. اگر ممکن باشد که کسی مثل او شود، او اسوه مطلقه و قدوه عامه نیست. او از جنبه حسی اکنون در زیر خاک یثرب خفته، ولی از جنبه روحی عظیم الخلقی است که «مقعد صدق»<sup>۴۱</sup> (قمر (۵۴)، آیه ۵۵) پایگاه برین و جایگاه برترین اوست.<sup>۴۲</sup> (مولوی، ۱۳۸۰، دفتر چهارم، ص ۶۳۷)

اگر اخلاق او معجز نباشد دیگری هم می‌تواند به جای او خلیفه الله شود و بنابراین، او قطب ازلی و ابدی و پیامبر حقیقی و منوب برخی از انبیاء هست و منوب برخی نیست و در این صورت، برخی از انبیاء یا همه آن‌ها نایب او نیستند، بلکه نیابت از دیگری دارند.

اگر نور او اول ما خلق الله است (بهشتی، ۱۳۸۹، ص ۱۳ تا ۲۴) و اگر خلقت او قبل از خلقت قلم است (همان) و اگر او اعلم انبیاء است، و اگر هیچ پیامبر و

وصی پیامبری بهتر از او و بهتر از وصی او نیست (همان) چگونه ممکن است که انسان‌های اولین و آخرین و سابقین مقربین، بر او که قبل از خلقت آدم پیامبر بوده، سبقت گیرند، یا لااقل همتای او شوند؟

### نتیجه

با توجه به توضیحاتی که در این نوشتار داده شد، به هیچ وجه منافاتی میان معجزه بودن اخلاق نبوی و اسوه بودن آن حضرت نیست، بلکه از اطلاق و شمول آیه اسوه، می‌توان استفاده کرد که اخلاق او معجزه است، بلکه پس از قرآن، برترین همه معجزات است، خواه از خود او و خواه از دیگران.

ما امکان این که تأسی کننده ای همتای اسوه خود یا برتر از او شود، نفی نمی‌کنیم، ولی درباره خصوص اسوگی پیامبر خاتم ۹ ثابت کرده ایم که هیچ کدام ممکن نیست؛ چرا که هم روایات و هم اقوال عرفا و هم برخی از آیات قرآنی آن را نفی می‌کنند.

ما با توجه به سخنان امام علی ۷ که پس از پیامبر، برترین انسان و افضل از انبیاء سلف و ائمه اطهار است، ثابت کرده ایم که امام علی ۷ به شهادت خودش عبد اوست، و همچون سایه ای است از وجود ذی جود و سایه گستر پیامبر، و نمی‌است از آن یم بیکران؛ در عین حال، پیامبرخاتم، اسوه اوست.

ما با توجه به مقام خلیفه اللهی پیامبر اعظم و تقدم وجودی او بر آدم ابوالبشر و واسطه فیض بودن آن حضرت، میان خدا و خلق و عبودیت محضه او در برابر حق و الگو بودن او برای ائمه اطهار - که رتبه‌ای برتر از انبیاء سلف دارند - ثابت کرده‌ایم که دیگران - هر اندازه در قوس صعود کمال بالا روند - مَثَلِ اویند نه مَثَلِ او.

### پی نوشت‌ها

۱. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ حَكِيمًا».
۲. إلى أن بعث الله محمداً لإنجاز عده و إتمام نبوته مأخوذاً على النبيين ميثاقه، مشهوره سماته، كريما ميلاده.
۳. أخرجه من أفضل المعادن منبتا و أعز الأرومات مغرما ... عترته خير العتر، و أسرته خير الأسر، و شجرته خير الشجر... فهو إمام من اتقى و بصيره من اهتدى.
۴. مستقره خير مستقر، و منبته أشرف منبت، في معادن الكرامه، و مهاده السلامه.
۵. حتى بعث الله محمداً شهيدا و بشيرا و نذيرا، خير البرية طفلا، و أنجبها كهلا، أظهر المطهرين شيمه و أجود المستمطرين ديمه.
۶. أرسله داعيا إلى الحق و شاهدا على الخلق.
۷. فتأس بنبيك الأطيب الأطهر، فإن فيه أسوه لمن تأسى و عزاء لمن تعزى.
۸. فاحتاج الأمر الإلهي إلى مظهر حكم عدل ليحكم بينها و يحفظ نظامها في الدنيا و الآخرة، و يحكم بربه الذي هو رب الأرباب بين الأسماء أيضا بالعدالة و يوصل كلا منها إلى كماله ظاهرا و باطنا، و هو النبي الحقيقي، و القطب الأزلي الأبدى أولا و آخرا و ظاهرا و باطنا، و هو الحقيقه المحمديه ۹ كما أشار إليه «كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين» أي بين العلم و الجسم، و أما الحكم بين المظاهر دون الأسماء فهو النبي الذي يحصل نبوته بعد الظهور نيابه عن النبي الحقيقي.
۹. و لما كان استناده إلى من ظهر عنه لذاته، اقتضى أن يكون على صورته فيما ينسب إليه من كل شيء من اسم و صفة ما عدا الوجود الذاتي، فإن ذلك لا يصح في الحادث، و إن كان واجب الوجود، و لكن وجوبه بغيره لا بنفسه.
۱۰. و چون وجود حادث از غير اوست، بايد كه وجوب او نيز به غيرش باشد، و غير انسان از موجودات، اگر چه متصف به وجود است، لكن غير او را صلاحيت ظهور جميع کمالات در وی نیست.
۱۱. فهو خليفه الله، و مجمع مظاهر الأسماء الإلهيه، و كلمات الله التامات، كما قال نبينا ۹: «أوتيت جوامع الكلم».
۱۲. «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ».
۱۳. و الحقيقه المحمديه سيدهم، كما يقال: «أنا سيد ولد آدم و لافخر (لى) و بعضهم يتصلون بالأقلام، بل بقلم الأقلام اتصالا حقيقيا، بل بمن فى يده اللوح و القلم، و هو من يقول: «من رآنى فقد رأى الله» و «لى مع الله وقت لا يعنى فيه ملك مقرب و لاني مرسل».
۱۴. «ثُمَّ ذَكَرَ فَتَدَلَّى \* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى».
۱۵. أعجزت فلانا و عجزته و عاجزته: جعلته عاجزا.
۱۶. «لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزَاتِ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ الْتَاؤُا وَ لَيْسَ الْمَصِيرُ».
۱۷. «وَأَنَا طَنَّتْنَا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا».
۱۸. «هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوهُمَا تَأْكُلْنَ فِي الْأَرْضِ وَلَا تَمْسُوهُمَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ الْإِيمِ».

۱۹. یا امیرالمؤمنین أنت والله الآیة العظمی.
۲۰. أنتم الصراط الأقوم... وآیه المخزونه و الأمانه المحفوظه.
۲۱. به یادداشت مدیر اجرایی در همین شماره رجوع شود.
۲۲. هم والله نور الله الذی أنزل.
۲۳. مؤمنان معدود لیک ایمان یکی جسمشان معدود لیکن جان یکی همجو آن یک نور خورشید سما  
لیک یک باشد همه انوارشان چون نماند خانه‌ها را قاعده  
مؤمنان معدود لیکن جان یکی صد بود نسبت به صحن خانه‌ها  
چون که برداری تو دیوار از میان مؤمنان مانند نفس واحده
۲۴. به شماره یک رجوع شود.
۲۵. «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كُفْرًا بِحُرِّ وَإِنَّا بِبَيْتِكُمْ لَمَلَكُوتُ وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ وَالْبَعْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدِيثِهِ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ لِأَشْتَقِفُونَ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ إِنِّي خَشِيتُكَ تَوَكَّلْنَا وَاللَّهِ أَكْبَرُ إِنَّكَ الْخَاشِعُونَ \* رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَافْعَلْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ \* لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».
۲۶. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الظُّلُمَاتُ يُخْرِجُوهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ».
۲۷. قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی
۲۸. «وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ».
۲۹. «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ إِمَامًا يَتُوبُ وَإِنَّمَا لَنَا صَبْرًا وَكَانُوا بِبَابِنَا يُؤْمِنُونَ».
۳۰. آلا و إن لكل مأموم إماما يقتدى به.
۳۱. یا عدیّ نفسه، لقد استهام بك الخبیث... و یحك إنی لست كآنت...
۳۲. إنك تسمع ما أسمع و تری ما أری و لكنك لست بنبیّ.
۳۳. أنا أذیب الله و علیّ أذیبی.
۳۴. إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ.
۳۵. یرفع لی كل یوم من أخلاقه علما و یامرنی بالاعتداء به.
۳۶. «وَإِنَّكَ لَعَلَّ خُلُقٍ عَظِيمٍ».
۳۷. به شماره ۱ مراجعه شود.
۳۸. گفت ای خر اندر این باغت که خواند شیر را بچه همی مانند بدو  
با شریف آن کرد مرد ملتجی دزدی از پیغامبرت میراث ماند  
تو به پیغمبر چه می‌مانی بگو که کند با آل یاسین خارجی
۳۹. و له المثل الأعلى.
۴۰. لیس کمثله شیء.

۴۱. فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر.
۴۲. اندر احمد آن حسی کو غایب است  
و آن عظیم الخلق او کو صفدر است  
جای تغییرات اوصاف تن است
- خفته این دم زیر خاک یثرب است  
بی تغییر مقعد صدق اندر است  
روح بساقی آفتاب روشن است

### کتابنامه

۱. قرآن مجید
۲. نهج البلاغه
۳. بهشتی، احمد (۱۳۸۹)، اخلاق و تشکیک، عقل و دین، شماره ۲، از ۱۳ تا ۲۴
۴. همو (۱۳۸۶)، اخلاق معجزه دوم نبوی، اخلاق حرفه ای در تمدن ایران و اسلام، به اهتمام فرامرز فراملکی و همکاران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ اول
۵. حافظ قزوینی - غنی (۱۳۶۸)، دیوان اشعار، به اهتمام جربزه دار، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم
۶. خوارزمی، تاج الدین حسین (۱۳۶۴)، شرح فصوص الحکم، تصحیح هروی، تهران، انتشارات مولی، چاپ اول
۷. راغب اصفهانی (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، بیروت و دمشق، دارالقلم و الدار الشامیه، الطبعة الأولى.
۸. سبزواری، حاج ملاهادی (۱۳۴۶)، تعلیقات الشواهد الربوبیه، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، دانشگاه مشهد
۹. صدرالمتألهین (۱۳۴۶)، الشواهد الربوبیه، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، دانشگاه مشهد.
۱۰. قمی، الحاج شیخ عباس (۱۴۲۸ق)، مفاتیح الجنان، تعریب السید محمدرضا النوری النجفی، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، الطبعة السادسة
۱۱. قیصری، داوود بن محمد (۱۳۶۳)، شرح فصوص الحکم، قم، انتشارات بیدار
۱۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۲۷، کتابفروشی اسلامیة، بی تا

۱۳. \_\_\_\_\_، ج ۹

۱۴. \_\_\_\_\_، ج ۱۶

۱۵. \_\_\_\_\_، ج ۳

۱۶. محی الدین بن عربی (۱۳۶۵ق)، *فصوص الحکم*، به کوشش ابوالعلاء عفیقی، بیروت، دارالکتاب العربی

۱۷. مولوی، جلال الدین محمد بلخی (۱۴۸۰)، *مثنوی معنوی*، تصحیح خرمشاهی، تهران، انتشارات دوستان، چاپ پنجم